

## پروژه ۴۰ سال شریعتی زدایی

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



سوسن شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۷

تعداد صفحه : ۱۱

آفرین بررسی : ۸۸/۰۸

تاریخ تمریر : ۱۳۸۸

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

موضوع :

## پروژه ۴۰ سال شریعتی زدایی

آنچه در ادامه می‌خوانید شرح پروژه قریب به ۴۰ سال شریعتی زدایی است در این کشور، توسط عده‌ای که در لباس دین به جان فرهنگ و ایمان مردم افتاده‌اند. همین‌ها بودند که در دوره قبل از انقلاب تا حد همکاری با ساواک پیش رفتند و دشمنی آنان به شریعتی و روشنفکران دینی محدود نشد، بلکه برخی از افراد این گروه در این وادی و در خوش رقصی برای ساواک تا آنجا پیش رفتند که آنچه منتسب به خمینی و منتظری بود را نیز طرد نموده و طلاب را از پذیرفتن پول منتظری منع کردند. اگر بپذیریم که پاسخ آیت الله خمینی به درخواست استاد محمدتقی شریعتی در دفاع ایشان از شریعتی از سر صدق بوده، باید پذیرفت که خطر این نیروهای اهریمنی حتی وی را نیز محدود کرده بود. خانم سوسن شریعتی در مصاحبه با شهروند امروز به طور خلاصه روند این پروژه را شرح می‌دهد.

مریم شبانی: سوسن شریعتی کافی شاپ موزه هنرهای معاصر را برای گفت و شنود درباره داستان خود و شناخت علی شریعتی انتخاب می‌کند. می‌گوید در سال‌های ۵۸ و ۵۹ ساعت‌های زیادی را در این مکان به گفت و گو و بحث می‌گذرانده و آرامش این کافی شاپ در ذهن‌اش باقی مانده است. سوسن شریعتی در این روایت از چهلمین روز وفات دکتر علی شریعتی آغاز می‌کند و از سختی‌های برگزاری مراسم بزرگداشت علی شریعتی در سه سال آغازین انقلاب می‌گوید تا در خلال صحبت‌هایش در پی اثبات این حرف باشد که شریعتی "راه سوم" بود و با هیچ کس نبود. خواندن روایت فرزند شریعتی از نگاه به شریعتی در بعد از انقلاب، همان که معلم انقلاب خوانده می‌شد، روایتی خالی از لطف نمی‌تواند باشد.

برای من که دختر بچه‌ای ۱۶ ساله بودم، اولین مواجهه با رویکردهای موجود نسبت به علی شریعتی در جریان برگزاری مراسم چهلم او در لبنان حاصل شد. امام موسی صدر با همراهی دکتر چمران و چهره‌هایی همچون صادق طباطبایی و قطب زاده بانی برگزاری مراسم چهلم دکتر در بیروت شدند. ما چند روز قبل از برگزاری این مراسم در منزل امام موسی صدر میهمان شدیم. در این روزها بود که شاهد فشارهای وارده به امام موسی صدر برای لغو این مراسم بودیم. این فشارها از دو ناحیه صورت می‌گرفت، هم از جانب روحانیون ایرانی مقیم منطقه و نیز داخل ایران که شریعتی را چهره‌ای غیر دینی می‌دانستند و هم از جانب مامورین رژیم سابق که شریعتی را آپوزسیون نظام می‌دانست.

مباحث مطرح شده در جلسات امام موسی صدر را دکتر چمران به مادرم منتقل می‌کرد و ما نیز شنونده این دیدگاه‌ها می‌شدیم. با تمام مخالفت‌ها و فشارها، امام موسی صدر اعلام کرد که این مراسم برگزار خواهد شد و چنین نیز شد. مراسم باشکوه و بزرگی برگزار شد و حتی آن جلسه بهانه‌ای شد تا اختلافات حرکت المحرومین و سازمان امل با عرفات و سازمان آزادی بخش فلسطین کنار گذاشته شود و عرفات و امام موسی صدر، بعد از مدت‌ها با یکدیگر مواجه شدند. عرفات وقتی پشت تریبون قرار گرفت، سخن خود را با این جمله آغاز کرد که: تیمم حرام است، آنجا که آب است و اشاره‌اش به سختی سخنرانی در حضور امام موسی صدر بود.

در مراسم بیروت به جز عرفات، امام موسی صدر، قطب زاده، احسان شریعتی و دستیار امام موسی صدر سخنرانی کردند. نتیجه مهم این مراسم برای مردم منطقه نزدیکی و دوستی دوباره امل و فتح بود و نتیجه مهم آن برای من درک این مساله بود که هم رژیم شاه و هم بخشی از روحانیون مخالف شاه، شریعتی را از نظر فکری و اسلامی عنصری مشکوک می‌دانستند. بنابراین از روز چهلم شریعتی این پرسش در ذهن نقش بست که آیا اصلاً باید برای علی شریعتی مراسم بزرگداشت برگزار کرد یا خیر؟

## برداشت دوم:

یک سال و نیم بعد از وفات علی شریعتی من به همراه خواهر و برادرم در جنوب فرانسه زندگی می‌کردیم. در همین روزها بود که نوفل لوشاتو، مرکز رفت و آمد اپوزیسیون ایرانی داخل و خارج از کشور بود و از همین روی بود که ما نیز چند بار به پاریس و نوفل لوشاتو رفتیم. در چند قدمی منزلی که امام خمینی سکونت داشت، هتلی پنج، شش طبقه بود که در چند اتاق آن ایرانیان مستقر بودند. اولین مواجهه من با آیت الله لاهوتی در همان هتل انجام شد. اگر چه رفت و آمد دیگرانی همچون دکتر پیمان، مهندس بازرگان، مهندس سحابی، دکتر کریم سنجابی و... را هم می‌دیدم.

یک بار که به تنهایی و بدون احسان به نوفل لوشاتو رفته بودم، آیت الله لاهوتی مرا به یکی از اتاق‌های هتل بُرد و به علت ارادتی که به علی شریعتی داشت، در برخوردی پدرا نه برای من شرح داد که در میان اپوزیسیون ایرانی همدلی با شریعتی وجود ندارد. لاهوتی به چادری که در حیاط هتل زده بودند اشاره کرد و گفت که در این چادر چند باری درباره شریعتی صحبت کرده، اما تذکر دریافت کرده است.

آقای لاهوتی آن روز به من گفت که درباره شریعتی مساله وجود دارد و تناقض برای من به عنوان یک نوجوان آنجایی بود که در رادیو سرود "معلم شهید من، جان به کفایت نهاده بود" پخش می‌شد، ولی آیت الله لاهوتی می‌گفت که در میان اپوزیسیون نمی‌توان شفاف و راحت درباره شریعتی صحبت کرد. بنابراین این پرسش همچنان برای من بدون پاسخ ماند که شریعتی در کجای این منظومه قرار می‌گیرد؟

## برداشت سوم:

پس از وقوع انقلاب، ما به ایران بازگشتیم. بهمن ۵۷ احسان بازگشت و خرداد ۵۸ من و یک ماه بعد هم خواهرم سارا برگشت. در اولین روزهای بازگشت به یاد دارم که استاد محمد تقی شریعتی، پدر بزرگام با همراهی دو تن از دوستانش به دیدار امام می‌روند و استاد محمد تقی شریعتی از ایشان می‌خواهد که با توجه به تأثیری که علی شریعتی بر نسل جوان انقلابی گذاشته است، نکته‌ای در معرفی جایگاه شریعتی بیان کنند تا از شدت حملاتی که به شریعتی و اندیشه‌اش می‌شود، کاسته شود و به تعبیر دیگر از شریعتی اعاده حیثیت شود. آیت الله خمینی هم خیلی با احترام با استاد برخورد

می‌کنند و می‌گویند که چون دربارهٔ شریعتی در جناح‌های مختلف اجماع وجود ندارد، برای حفظِ وحدتِ صفوفِ مصلحت نیست که اسمی برده شود. قبل از انقلاب، مردم تصمیم می‌گیرند در اقدامی خودجوش نام خیابان را به طالقانی تغییر دهند که آیت‌الله طالقانی از مردم می‌خواهند که به علت وجودِ حسینیهٔ ارشاد در این خیابان، نامِ شریعتی را بر آن بگذارند. در کنار این، حتی نام بیمارستانِ قلب هم به شریعتی تغییر می‌کند و جالب این بود که طبقِ روایتِ احسان نراقی، شاه از اینکه نامِ شریعتی را بر بیمارستانِ مادرش گذاشته بودند، شاکی بوده و نراقی هم به او پاسخ داده که این یک حرکتِ مردمی است و بهتر است مواجهه با آن صورت نگیرد. از این نشانه‌ها که بگذریم، به اولین سالگردِ دکتر شریعتی در بعد از انقلاب نزدیک می‌شویم.

آن زمان رسم بود که هم ۲۶ اردیبهشت، به عنوانِ روزِ هجرتِ دکتر شریعتی، و هم ۲۹ خرداد، به عنوانِ روزِ شهادتِ دکتر، مراسمی برگزار می‌شد. برگزاریِ مراسمِ ۲۶ اردیبهشتِ سالِ ۵۸ را احسان بر عهده گرفت. این مراسم در زمینِ چمنِ دانشگاهِ تهران برگزار شد و آیت‌الله طالقانی، استاد محمد تقی شریعتی، دکتر سامی، طاهر احمدزاده، مادرم، احسان و یکی از اعضای سازمانِ مجاهدین (شاید مهدی ابریشم چی) صحبت کردند. این مراسم با حضورِ گستردهٔ جمعیت مواجه شد و ترکیبِ سخنرانان هم متنوع بود. در فاصلهٔ ۲۶ اردیبهشت تا ۲۹ خرداد احسان تصمیم گرفت که برای برگزاریِ مراسمِ ۲۹ خرداد فراخوانِ عمومی در مطبوعات بدهد و از تمامِ جریان‌های سیاسیِ مختلف دعوت کند تا برای برپاییِ این مراسم یک ستاد تشکیل دهند.

تقریباً تمامِ گروه‌های سیاسی به این فراخوان پاسخ می‌دهند. از گروه جنبش به رهبری علی اصغر حاج سید جوادی گرفته تا سازمانِ مجاهدین انقلاب اسلامی و همچنین حزبِ جمهوری اسلامی نمایندهٔ خود را به ستاد می‌فرستند. تنها سازمانِ مجاهدینِ خلق به علتِ اعتراض به ترکیبِ متنوعِ ستاد و فراخوانِ دموکراتیکِ آن نماینده‌ای نمی‌فرستد و خود را کنار می‌کشد. اما در همان ستاد بر سرِ اسامیِ سخنرانانِ مراسم بحث در می‌گیرد. احسان، صدر بلاغی را برای سخنرانی پیشنهاد می‌کند، اما مجاهدین انقلاب اسلامی مخالف بودند و مجتهد شبستری را برای سخنرانی پیشنهاد می‌کردند. و از این زاویه با صدر بلاغی مخالف بودند که، او از جمله روحانیونی بود که حسینیهٔ ارشاد را تحریم نکرد. در نهایت نمایندهٔ سازمان حتی از احسان گلایه می‌کند و او را به آقازادگی و تک‌روی متهم می‌کند.

سازمان مجاهدین انقلاب حتی به این بهانه یک جزوه هم با عنوان "زمانه ولایت عهدی و شهبانوگری تمام شده است" منتشر کرد. به رغم تمامی دلخوری‌ها مراسم ۲۹ خرداد ۵۸ در زمین چمن دانشگاه تهران برگزار شد و در صف اول این مراسم، چهره‌های مختلف سیاسی حضور داشتند. این مراسم اولین مواجهه به قصد اجماع نیروهایی که جنبش مدنی ایران را نمایندگی می‌کنند بر سر شریعتی بود. تلاش خانواده هم این بود که در این اجماع تنها نیروهای دولتی حضور نداشته باشند و گروه‌های حاشیه‌ای هم جایگاه داشته باشند.

پس در این مراسم علی اصغر حاج سید جوادی به عنوان شخصی که اولین نامه را در حمایت از شریعتی نوشته بود، در کنار اعضای حزب جمهوری و چهره‌های دولتی نشسته بود. مراسم سال ۵۸ به خوبی برگزار شد و پس از این زمان بود که صف بندی‌ها در جامعه انقلابی ایران شفاف‌تر شد. در این شرایط مادرم، پوران شریعت رضوی، عضو انجمن دفاع از قانون اساسی بود و نسبت به رویدادها و اقدامات نگاه انتقادی داشت. احسان هم دیدگاه‌های سیاسی خاص خود را داشت و آنها را با مطبوعات در میان می‌گذاشت.

در عین حال شریعتی به یکی از موضوعات محل نزاع تبدیل شد و در این میان گروه‌های سیاسی، همچون فرقان و آرمان مستضعفین، ظهور کردند که خود را در ذیل اندیشه شریعتی معرفی می‌کردند و پرونده بحث درباره شریعتی را فعال می‌کردند. در این میان تفکری که خود را پشت اندیشه مطهری پنهان می‌کرد، تقابل با شریعتی را پُررنگ‌تر جلوه داد و شریعتی را به سمت بیرون سیستم هل داد. این نگاه به شریعتی در سال ۵۹-۵۸ نگاه مسلط بود.

**برداشت چهارم:**

در سال ۵۹ از مدرسه خوارزمی دیپلم گرفتم و همزمان مطلع شدم که منطقه ۱۲ معلم نیاز دارد. با عده‌ای از دوستان برای استخدام به منطقه ۱۲ رفتیم. به من سفارش کرده بودند که نسبت خود با شریعتی را عیان نکنم و نام فامیل ما هم که مزینانی بود. در صف ایستادیم تا به نوبت مصاحبه‌ای

با ما انجام شود. نوبت به من رسید و سوالات عقیدتی و ایدئولوژیک مربوط به گزینش پرسیده شد. فردی که با من مصاحبه می‌کرد و بعدها به ریاست سازمان ملی جوانان در زمان دولت اصلاحات رسید، در میانه مصاحبه به من مشکوک شد و پرسید که آیا نسبتی با شریعتی داری؟ آن زمان نام مزینانی نام شریعتی را تداعی می‌کرد. من تصمیم گرفتم شفاف باشم و گفتم که دختر شریعتی هستم.

بعد از این اعتراف، نظر مرا نسبت به فعالیت‌های مادرم و احسان پرسید. پاسخ دادم که فعالیت اعضای خانواده به من ارتباطی ندارد و می‌خواهم فعالیت خود را داشته باشم. بعد از انجام مصاحبه با تمام افراد، به من گفتند که اجازه تدریس درس دینی در دو مدرسه جنوب تهران را دارم، اما نباید نسبت‌ام با شریعتی علنی شود. از من یک نام مستعار خواستند و من نام علوی نژاد را برای خود انتخاب کردم. دوران تدریس من البته خیلی کوتاه بود و فاش شدن هویت واقعی‌ام منتهی به اخراج از آموزش و پرورش شد. اما جذابیت آن دوران در این نکته بود که من به عنوان یک جوان تازه دیپلم گرفته باید به هم سن و سالان خود که در آستانه گرفتن دیپلم بودند درس می‌دادم و هنوز چون کتاب درسی دینی تدوین نشده بود، مفاد درس را شخصاً طراحی می‌کردم.

بدین ترتیب نام شریعتی مانع از آن شد که حق طبیعی من لحاظ شود. از طرف دیگر موضع‌گیری‌های انتقادی مادرم و احسان و نیز تعریف نشدن آنان ذیل گروه‌های رسمی به حساب جاه طلبی آنها گذاشته می‌شد. لذا چنین نگاهی درباره شریعتی غالب بود، اما با این همه در سال ۵۹ هم دو مراسم ۲۶ اردیبهشت و ۲۹ خرداد در زمین چمن دانشگاه تهران برگزار شد. مراسم سالگرد در شرایطی برگزار شد که نشریات مروج اندیشه شریعتی، همچون آرمان مستضعفین، توقیف شده بودند. در مراسم سال ۵۹ در میانه صحبت احسان جمعیت به تب و تاب افتاد و عده‌ای به سمت تریبون هجوم آوردند. مادرم به میان جمعیت رفت و سعی در آرام کردن معترضین داشت و نهایت اینکه به رغم درگیری‌ها این مراسم تا پایان ادامه یافت. با این همه نگاه‌ها به شریعتی هر روز تندتر می‌شد و شرایط برای ما سنگین‌تر.

خانواده تصمیم گرفت مراسم ۲۶ اردیبهشت سال ۶۰ را در استادیوم شیرودی برگزار کند که در آخرین لحظه میرسلیم، وزیر کشور مجوز برپایی این مراسم را صادر نکرد. بعد از این مواجهه تصمیم گرفتیم که مراسم را در منزل برگزار کنیم. در میانه مراسم به یک باره شنیدیم که کوچه را بسته‌اند تا بنی صدر که آن زمان رئیس جمهور بود به منزل ما بیاید. بنی صدر هیچ گاه در چنین مراسم‌هایی حاضر نمی‌شد و در هیچ کدام از برنامه‌های قبلی شریعتی حضور نداشت، اما به ناگاه در مقام رئیس جمهور با مجلسی اعلام همبستگی کرد که اجازه رسمی برای برپایی نیافته است. این مراسم به خیر و خوشی تمام شد. یک ماه و نیم بعد و درست یک روز قبل از ۳۰ خرداد ۶۰، مراسم ۲۹ خرداد برگزار شد. این برنامه هم مجوز برپایی در شیرودی و زمین چمن دانشگاه را نیافت و باز هم در منزل برگزار شد. نمایندگان بسیاری از جنبش‌های آزادی‌بخش در این مراسم حضور داشتند و بیانیه‌های مختلفی پشت تریبون خوانده می‌شد. زمانی که اعلامیه مجاهدین خلق افغانستان خوانده می‌شد، گروهی به تصور خوانده شدن بیانیه سازمان مجاهدین خلق به جمعیت و منزل ما حمله کردند و در کوچه و داخل حیاط درگیری آغاز شد. مادرم و احسان را از منزل خارج کردیم که البته احسان در خانه یکی از همسایه‌ها شناسایی شد و کتک مفصلی هم خورد.

در جریان این درگیری‌ها گاز اشک‌آور به داخل خانه پرتاب کردند که تعدد این گازها وضعیت تنفسی استاد محمد تقی شریعتی را خراب کرد و ایشان نیمه جان در گوشه‌ای افتاده بودند. به مدت نیم ساعت نیروهای ناشناس مسلح جمعیت را سرکوب کردند. بعد از آرام شدن فضا اولین واکنش به این حمله از سوی سپاه پاسداران انجام شد. یک گروه به منزل ما آمدند تا عاملان حمله را شناسایی کنند. در میان این گروه یک جوان پاسدار پس از آنکه فهمید در منزل شریعتی قرار دارد و استاد محمد تقی شریعتی را به صورت نیمه جان در مقابل چشم خود می‌دید، به گریه افتاد و باور این اتفاق برایش سخت بود. دومین واکنش از سوی وزارت کشور صورت گرفت که چند ساعت پس از رویداد، نمایندگان آیت الله بهشتی برای برآورد خسارات وارد شده به منزل ما آمدند. تمام شیشه‌های خانه‌های اطراف شکسته بود و نمایندگان وزارت کشور گفتند که پول شیشه‌ها را می‌پردازند، اما در عمل چنین نشد و تمام



خسارات را مادرم پرداخت کرد. فردای آن روز هم رئیس مجلس هاشمی رفسنجانی و نمایندگان مجلس مراتب نگرانی و تعجب خود را از این رویداد اعلام کردند. ما عمداً وضعیت منزل را چند روزی به همان حالت حفظ کردیم و نکته جالب حجم کفش‌هایی بود که در حیاط منزل و پس از فرار حاضرین، بدون کفش، باقی مانده بود.

به یاد دارم که فردای حادثه، استاد محمد تقی شریعتی ساعت‌ها در میان کفش‌ها به دنبال لنگه کفش خود بودند تا برای عیادت همسر خود که در بیمارستان بستری بود از منزل خارج شوند. باری، پس از رویداد ۲۹ خرداد ۶۰، پرونده شریعتی بسته شد. از سال ۶۸ کم کم در دانشگاه‌ها مراسم‌هایی به مناسبت بزرگداشت شریعتی برگزار می‌شد و در دهه ۷۰ باز هم در حسینیه ارشاد مراسم بزرگداشت برای علی شریعتی برگزار شد.

#### برداشت ششم:

در سال ۵۸ روزهای دوشنبه در منزل ما جلسات سخنرانی برگزار می‌شد. این جلسات بدون دعوت و با حضور خود جوش مردم برگزار می‌شد. یکی از همین دوشنبه‌ها در آذر ۵۸ بود که آیت الله تهرانی در مشهد تهدید به افشاگری کرده بود و به قهر از مشهد به تهران آمده بود و در منزل ما ساکن شده بود. آیت الله لاهوتی برای دیدار و گفت‌وگو با آیت الله تهرانی به منزل ما آمد. جمعیت زیادی حاضر بودند و آیت الله لاهوتی و تهرانی هم برای جمعیت صحبت کردند. در این میان، تلفنی خبر دادند که حاج سید احمد آقا خمینی برای دیدار با آیت الله تهرانی به منزل ما خواهد آمد.

ایشان نمی‌دانست که روزهای دوشنبه در منزل ما برنامه سخنرانی است و وقتی به منزل وارد شد، از دیدن جمعیت متعجب شد. در میان جمعیت مادر رضایی‌ها و خانم متحدین هم حضور داشتند. با دیدن سید احمد خمینی، مادر من و خانم متحدین برای تظلم خواهی شروع به صحبت کردند. بعد از این صحبت‌ها بود که سید احمد خمینی سخنرانی کرد و گفت:

"...می‌دانم تا چند سال دیگر اصلاً نمی‌توان نام شریعتی را در این کشور بر زبان آورد و گروهی که علیه شریعتی در سال ۵۰ فتوا و بیانیه دادند را می‌شناسم..."

خلاصه سیداحمد آقا حرف‌های تندی در این مراسم زد و از جمله آغاز و سرفصل سیاسی موضوع "خط سوم" از زبان سیداحمد آقا خمینی از این جلسه مطرح شد. پس از پایان سخنرانی هم با آیت‌الله تهرانی به صورت خصوصی گفت و گو کرد. ما نوار آن جلسه را پیاده کردیم و از سیداحمد خمینی اجازه گرفتیم تا متن صحبت‌ها را به صورت کتابچه منتشر کنیم. بعد از انتشار این جزوه و در پی فشار و برخورد نمایندگان مجلس، آقای احمد خمینی صحبت‌های خود را تکذیب کرد، که این تکذیب با واکنش آیت‌الله لاهوتی مواجه شد.

منظور از بیان این رویداد، اخذ این نتیجه است که بنا به گفته سیداحمد خمینی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ هیچ‌گونه اجماعی بر روی شریعتی وجود نداشت و اتوماتیک به سمت اپوزیسیون رانده شد و بعد هم در این اپوزیسیون طرد شد. در نتیجه هیچ‌کدام حاضر نبودند "شریعتی معلم انقلاب" را بپذیرند. جالب این بود که احسان وقتی برای اولین بار وارد سبزوار شد بر روی دست‌ها بلند شد و جمعیتی عظیم به استقبال او آمدند، اما زمانی بعدتر او مجبور به فرار از سبزوار شد. بدین ترتیب اجماع نصف و نیمه‌ای که بر سر شریعتی در ماه‌های آغازین انقلاب ایجاد شده بود، به مرور از بین رفت.

برداشت هفتم:

به‌رغم این تصور که شریعتی متولیان زیادی دارد، اما تجربه ما در همان سال‌های اول انقلاب، این تصور را باطل کرد. تنها در سال ۵۸ و آن هم به ابتکار احسان بود که گروه‌هایی همچون حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب و گروه‌های حاشیه قدرت با همراهی همدیگر مراسمی برای شریعتی برگزار کردند. اما پس از آن بود که بسیاری چهره‌ها و گروه‌ها با شریعتی اعلام مرزبندی کردند و تمام کسانی که امروز شریعتی را نوستالژی جوانی خود می‌دانند، در آن دوره همراه نبودند.

وقتی داغ داغ به داستانِ شریعتی و متولیانِ انقلابِ ایران می‌نگریم در می‌یابیم که هر دو طرف به یکدیگر مشکوک و با تردید می‌نگرند. تجربهٔ من به عنوانِ عضوی از خانوادهٔ شریعتی دریافتِ سیگنال‌های منفی بوده است، هم در دورانِ کودکی و هم جوانی. پس چه بسا احساسِ ناامنیِ خانواده هم بیانگرِ دوگانگیِ وضعیتِ شریعتی می‌تواند باشد.

منبع: شهروندِ امروز